



### گفتگونی

پرنکته با استاد محمد تقی شریعتی

# همه قبیله او عالمان دین بودند...

یوسف خالقی

#### اشاره:

در چنین فرصتی که کوشیدیم تا سراسر مجله را به دکتر علی شریعتی مبارز و پژوهشگر ارجمند و یگانه اختصاص دهیم، بجا و بلکه ضروری دیدیم که دیداری نیز با استاد محمد تقی شریعتی پدر مجاهد این شهید شریف داشته باشیم. در روزهایی که به تهران آمده بود تا در گشایش دوباره حسینیه ارشد شرکت کند توانستیم این گفتگو را با ایشان انجام دهیم. آنگاه بودیم که او در مقام یک محقق و اسلام‌شناس صاحب چند کتاب ارزنده است. آنگاه بودیم که روزگاری - و حالا هم - در عرصه سیاست فعال بوده است و میدانستیم که از پایبندان و مؤمنان راستین است و کسی است که، پسرش علی شریعتی یکی از مفاخر ماست. با اینهمه پرداختن به همه این موارد را در فرصت گفتگویمان بر خود فرض ندانستیم. دو مورد از همه این موارد را برگزیدیم و بقیه را به آینده وا گذاشتیم.

بخشی از آنچه در این گفتگو به آن پرداختیم به زندگینامه استاد محمد تقی شریعتی مربوط می‌شود و بخش دیگر حرفه‌ای است که دکتر شریعتی را از بیان پدرش تصویر می‌کند.

چند من اخوند ملاقر بانعلی شاگرد مکتب حاج ملاهادی سبزواری بود

من سنت‌شکنی کردم و راد آنها را ادامه ندادم

دکتر شریعتی بود که «دین» را بهمان روشنفکران برد

● نمی‌دانم چرا بعد از شنیدن این قسمت از حرفهایشان لازم می‌بینم که یکبار دیگر از شما درباره کسانی سؤال کنم که روزگاری شاگرد و طلبه محضر و مکتب‌شان بودند آیا در این زمینه چیزی بخاطر دارید که بگویند؟

— همانطور که قبلاً گفتم، تا خدمت‌سالگی در «مربیان» بودم و در همانجا و در مدرسه «مربیان» پیش پدر و عموم به تحصیل پرداختم و سپس برای ادامه تحصیل به مشهد رفتم. دو برادر بزرگم که قبل از من به همین منظور به مشهد رفته بودند در مدرسه «فاضل خان» تحصیل می‌کردند. مهم بهانهای بیوسم و در همین مدرسه که از مدارس معروف آن زمان بود سکونت اختیار کردیم. نخستین استادی که در این مدرسه افتخار شاگردی‌اش را پیدا کردم مرحوم آقاباب نیشابوری (نیشابوری بزرگ یا نیشابوری اول) بود که دنبالهٔ مقدماتی را که پیش پدر و عموم آموخته بودم، در محضر ایشان فرا گرفتیم. وقتی که آقاباب نیشابوری فوت کرد، به خدمت آقاباب لاقی رسیدم و در محضر این دو استاد بزرگ بود که توانستم مقدمات را پایان بربسام و بقیهٔ فروس - یعنی فقه، اصول و فلسفه - را پیش اساتید معروف مشهد امثال مرحوم آقا شیخ‌عقاباب، مرحوم ارتضاب، مرحوم میرزا ابوالقاسم الهی، حاج شیخ محمود طلی فرا گرفتیم. بعدها که مدارس قدیمه برچیده شد، با اینهمه من تلاش کردم تا تحصیلاتم را به اصطلاح خود آشنوتعمار همان «مسلوح» تکمیل کنم. از آنجا که در چنان شرایطی امکان تحصیل و تدریس کم شده بود، ناگزیر شدم برای ادامه تحصیلاتم به مطالعه روی بیابرم و می‌توانم بگویم آنچه بعد از دوران برچیده شدن مدارس قدیمه توانستم بیابم، چیزهایی بود که با زحمات فراوان بهانهای دست پیدا کردم. ناگفته نگذارم که همین علاقه به مطالعه سبب شد تا برای رفیع پارهای اشکالات که در همین مطالعه پیش می‌آمد، به خدمت استادان و علما و فضلا بروم و از آگاهی‌ها و راهنمایی‌های آنها استفاده کنم و الحقی که هر کدام در هر رشته‌ای که تبحر و نبوغ داشتند، نهایت راهنمایی و ارشاد را می‌فرمودند و اینچنین بود که اولاً تحصیل را همچنان ادامه دادم و دوم افتخار آشنایی و دوستی با علما و فضلا را پیدا کردم. از آنجا که این شیوهٔ شناخت و تلقی از دین برای این قبیل دبندان امروز زمان توسط دیگران محسوس و تلهیه شده بود، همین دلیل مبارزه کردن با آنها و ایجاد دگرگونی در پیش آنها نسبت به اسلام و دین کار چندان سختی نبود و حتی می‌توانم بگویم مبارزاتی بود بسیار سخت و گران. سومین مرحلهٔ مبارزهٔ ما در جهت مطالب دستگاه حاکم بود. عمال دستگاه در همان ایام هر روز بی‌ک پسانه، ما و اطلسای کانون را اذیت می‌کردند و این ازار و اذیت ادامه داشت تا روزی که در کانون را بستند و ما را به زندان بردند.

● شما را به چه جرمی دستگیر و زندانی کردند؟

— خود آنها نتوان کردند که جرم ما طرفداری از دکتر